

گزارش ادبی هفته

رسالت فرهنگی ما استفاده از قدرت نرم نظام است

◄ **مرضیه رسولی**

کتاب‌ها؛ مظلوم‌تر و بی‌سر و زبان‌تر از آنها سراغ دارید؟ یکی از ایرادهای بی‌شمار بودن، این است. وقتی می‌روی کتابفروشی به قفسه کتاب‌ها نگاه می‌کنی یک توده جلوی چشمت است. باید حوصله کنی بروی جلوتر به عطف‌ها

نگاه کنی و تفکیک کنی اجزای توده را. تازه وسطش حوصله‌ات سر می‌رود و دیگر نوبت به کتاب‌های قفسه‌های بالا و پایین نمی‌رسد.

این است که بی‌خبریم و بی‌خبریم از اینکه بی‌خبریم. در کتابفروشی تو قفسه کتاب‌های شعر دنبال «در جست‌وجوی آن لغت تنها»ی

یدالله رویایی می‌گشتم که کتاب دیگری از او پیدا کردم. کتابی که چاپ اولش مال سال ۱۳۵۷ بود، یعنی ۳۱ سال پیش. قبل از انقلاب یا بعد از انقلاب؟ معلوم نیست. یعنی بیشتر از سن من. مانده بود توی قفسه و قیافه زرد و زار و نزاری پیدا کرده بود. اسم کتاب «از سکوی سرخ» است و روی جلد زیر عنوان کتاب توی پرازنز نوشته شده: مسائل شعر.

سال ۱۳۵۷، نشر مروارید سه هزار نسخه از آن چاپ کرده و بعد از گذشت ۳۱ سال هنوز چاپ اولش تمام نشده. «از سکوی سرخ» ۳۷۵ صفحه و منتخبی از مصاحبه‌های رویایی است که حبیب‌الله رویایی آنها را جمع‌آوری کرده. کتاب، ورق‌های کلفت‌تری از کتاب‌هایی که این روزها چاپ می‌شود، دارد، و قطع عجیب و غریبی. مثل قطع ورق‌های امتحانی که زمان مدرسه قبل از امتحان از بقالی می‌خریدیم. قیمت آن زمانش ۴۷۵ ریال بوده که قیمت جدیدی پشت جلدش خورده: چهار هزار تومان.

بعد فکر می‌کنید فقط همین یک کتاب بود؟ یک کتاب هم از احمدرضا احمدی پیدا کردم به اسم «ثرهای بومیه» که سال ۱۳۵۹ چاپ

شده. کتاب شناخته‌نامه ندارد و معلوم نیست کدام ناشر چاپش کرده. «از حقیقت» فروشنده کتاب در فروشگاه چشمه که همه‌جور کتابی هم خوانده، گفت: «حتماً خود مولف، ناشرش بوده.» یعنی خود احمدرضا احدی که حالا کتاب مجموعه شعرهایش را چشمه منتشر کرده و قیمت سه جلدش ۴۸ هزار تومان است. ۲۹ سال از آن زمان گذشته. کتابی که با قیمت ۱۴۹ ریال منتشر شده، حالا هزار تومان فروخته می‌شود. آرام و بی‌صدا ۲۹ سال نشسته توی قفسه، کلی کتاب آمده‌اند و رفته‌اند و او سرچایش مانده و پیر شده بی‌اینکه خواننده‌ای داشته باشد. آدم ۲۰ ساله هنوز جوان است.

کتاب ۲۹ ساله چطور؟ کتاب‌های دیگری هم هستند که مثلاً ۱۰ سال، ۲۰ سال، ۳۰ سال به انتظار صاحبان‌شان می‌نشینند و هنوز در انتظارند. نمونه‌اش «ضدخاطرات» مشهورترین

کتاب آندره مالرو که مرحوم رضا سیدحسینی و ابوالحسن نجفی ترجمه‌اش کرده‌اند و انتشارات خوارزمی منتشرش کرده. کتاب مهر سال ۱۳۷۴ به چاپ چهارم رسیده و هنوز چاپش تمام نشده. کتاب اولین بار سال ۱۳۴۳ چاپ شده، ۶۸۴ صفحه است و حالا هفت هزار تومان فروخته

می‌شود. «امید» کتاب دیگری از آندره مالرو است که سیدحسینی ترجمه کرده و مهر سال ۱۳۷۳ چاپ دومش منتشر شده. قیمت آن موقع ۵۰۰ تومان بوده و حالا ۱۲۵۰ تومان است. آندره مالرو بزرگ‌ترین نویسنده معاصر فرانسه در ایران چندان خواهان ندارد. «سرنوشت بشر» هم همین سرنوشت را دارد. سال ۱۳۷۰ به چاپ سوم رسیده و همان سال چاپش متوقف شده. یعنی که قبل از دهه ۶۰ مالروها بیشتر بخش از و کم‌کم هر چه جلوتر آمده‌ایم نسل آنها منقرض شده. «آب‌های بهاری» نوشته ایوان تورگنیف که عبدالحسین نوشین ترجمه کرده در سال ۱۳۴۳ چاپ شده و هنوز چاپش تمام نشده.

«سایه گریزان» گراهام گرین ترجمه پرویز درویش هم سال ۱۳۷۴ به چاپ دوم رسیده؛ رمانی در ۲۶۰ صفحه که حالا ۳۲۰۰ تومان است. کتاب‌هایی را هم می‌شود توی قفسه‌ها پیدا کرد که بیشتر از شش سال از چاپ‌شان می‌گذرد و هنوز تمام نشده‌اند و همیشه هم اسم این کتاب‌ها را این طرف و آن طرف نشنیده‌ای، در حالی که کتاب‌های مهمی هستند. مثلاً «جاده فلاندر» نوشته کلود سیمون که برنده جایزه نوبل شده و منوچهر بدیعی ترجمه‌اش کرده. ناشر کتاب، نیلوفر است و چاپ اول ۱۳۶۹ و چاپ دوم ۱۳۸۲ است و تیراژش دوهزار نسخه. مثلاً رمان «مون بزرگ» آلن فورنیه ترجمه مهدی سخایی که سال ۱۳۸۱ در ۲۲۰۰ نسخه منتشرشده‌و تهران‌فرونیه‌است.

◄ **کتاب‌های تازه**

نشر ماهی دو داستان کوتاه از ولادیمیر نایاکف را در قطع پالتویی چاپ کرده که ادامه چاپ سری کتاب‌های ۵۰۰ تومانی‌اش است. «اتاناشا» ترجمه ترانه وبرمند و «زنک در» ترجمه جهانخوش نورایی. علاوه بر این،

سال پنجم ■ شماره ۱۱۰۰ ■ یکشنبه ۹ آبان ۱۳۸۹

ادبیات

سال پنجم ■ شماره ۱۱۰۰ ■ یکشنبه ۹ آبان ۱۳۸۹



◄ **نمایشگاه در مصلی**

بنویسید؟ بعد دو تایی شروع کردند به هر هر خندیدن. حالا دعایِ هم دور این دو وروچک جمع شده‌اند. گفتم: نه خانوما ما همچین قراری نداریم؛ ما تصمیم گرفتیم فقط علیه ملت بنویسیم! خنده روی لب‌های هر دوتاشان ماسید و حالا این جلسات شورای سیاست‌گذاری با نمایشگاه کتاب تهران در یک ماه گذشته و بررسی گزینه‌های پیشنهادی، مصلاّی بزرگ امام خمینی(ره) به عنوان مناسب‌ترین مکان برای برگزاری بیست و چهارمین نمایشگاه کتاب تهران مورد تصویب قرار گرفت.»

او گفت: «مصلاّی تهران نیز کاستی‌ها و مشکلاتی دارد و ما هرگز این مکان را به عنوان گزینه همیشگی و نهایی برای برگزاری نمایشگاه تهران نمی‌دانیم و قطعاً نیاز به مکانی مناسب‌تر داریم اما در حال حاضر با بررسی‌های صورت‌گرفته توسط تیم کارشناسی معاونت امور فرهنگی تنها گزینه مورد تایید، مصلاّی بزرگ امام خمینی(ره) است.»

دری همچنین از پیگیری روند اجرای پروژه شهر آفتاب توسط گروهی از مسوولان نمایشگاه کتاب خبر داد و گفت: این گزارش‌ها به شورای سیاست‌گذاری نمایشگاه کتاب ارائه می‌شود و متأسفانه با بررسی این گزارش‌ها و با توجه به پیشرفت اندک این پروژه، بررسی این گزینه را با دیدار با اعضای ستاد برگزاری هفته کتاب است در شورا منتهی کردیم.

او به مناسبّت برگزاری نمایشگاه کتاب قزوین هم پیام داده و در پیامش گفته: « «بیاپید کاری کنبد که مردم کتابخوان شوند».شاید این جمله برای همه آشنا باشد. این نکته مهم از رهنمودهای گهربار مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای ستاد برگزاری هفته کتاب است که معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در دولت دهم با تأکید بر همین منویات مقام معظم رهبری، برآن است تا با توسعه تسهیلات و ایجاد بستر مناسب برای تقویت بنیه نشر کشور اعم از ناشران متعهد، نویسندگان و شاعران کشور، زمینه را برای گسترش فرهنگ ناب اسلامی فراهم کرده و موجب ارتقای مرزهای دانش یا عنایت به عدالت اجتماعی و کرامت انسانی و در نهایت توسعه فرهنگ کتابخوانی کشورمان شود.»

دری در مراسم افتتاح نمایشگاه کتاب کرمانشاه هم گفته: «استراتژی و راهبرد ما در برنامه‌های فرهنگی، عصاره رهنمودهای مقام معظم رهبری است. واژه فرهنگ امروزه به عنوان قدرت نرم مطرح است و رسالت فرهنگی ما استفاده از قدرت نرم نظام است.»

◄ **پایانازی**

تقی دژاکام نویسنده روزنامه کیهان ویلاگ هم می‌نویسد. او در پستی در وبلاگش مشاهده‌اش را از نمایشگاه مطبوعات نوشته: «۱- موه‌ا را ریخته‌بود بیرون و با ششوه و طنزانی به همراه یک دختر دیگر، وارد غرفه شد و یکراست آمد بالای سرم و گفت: میشه من یه سوال بکنم؟ گفتم: بفرمایید. گفت: شما تو روزنامه‌تون نمی‌خوابین به نفع ملت چیزی

◄ **کافکا تراش کتابفروشی**

◄ **الله خسروی**

و توان تحمل تنهایی...

کتابفروش‌ها آدم‌های تنهایی‌اند. شاید به خاطر همین تنها بودن‌شان است که کتابفروش شدند. شاید هم کتابفروش شدند که تنها باشند. من نمی‌دانم. فقط می‌دانم که آدم‌های تنهایی‌اند. جان به جان‌شان هم یکنی فروشنده‌بشو نیستند. مثلاً شما در نظر بگیر فلان ناشر کتاب درآورده در ۲۰۰ صفحه، بعد قیمت زده ۱۰ هزار تومان. هی کتاب را بالا و پایین می‌کنم و از خودم می‌پرسم چرا ۱۰ هزار تومان؟ خب آدم رویش نمی‌شود کتاب را به مشتری پیشنهاد کند. این معضل جدید ماست. اینکه خجالت می‌کشیم کتاب‌های گران را به آدم‌ها معرفی کنیم. مثلاً همین کتاب داستان کوتاه در ایران. قیمتش خیلی زیاد است. البته کتاب هم دوجلدی است ولی باز هم خب... گران است. بعد وقتی یک دانشجو می‌آید و کتاب درباره داستان‌نویسی می‌خواهد آدم نمی‌داند چه کار کند. هی چشمش می‌رود سمت همین کتاب و هی می‌خواهد کتاب را معرفی کند اما خب، از اول هم می‌داند جز اینکه احتمالاً حسرتی به حسرت آن آدم اضافه کند کار دیگری نکرده است. عوضش کتاب شناخته‌نامه غلامحسین ساعدی را پیدا کرده‌ایم که جواد مجابی نوشته و قیمتش نسبت به حجمش باورنکردنی است. فقط چهار هزار تومان! در چنین موقعیت‌هایی وقتی خود مشتری چند کتاب گران‌قیمت برداشته یا ما بهش معرفی کرده‌ایم با ذوق و شوق شناختنامه ساعدی را هم می‌دهیم دستش. می‌گوییم قیمتش این جوری است و وقتی مشتری گل از گلش می‌شکند ما هم یک نفس راحت می‌کشیم. حالا چند وقتی است به سرم زده بروم دفتر ناشرهای مختلف و توی انبارشان بگردم کتاب‌هایی از این دست پیدا کنم. کتاب‌هایی که چاپ قدیم‌اند و در عین حال کتاب‌های خوبی هستند و به هر دلیلی فروش نرفته‌اند. پیدا کردن‌شان مثل پیدا کردن یک چاه آب وسط بیابان است. یعنی می‌توانی با خیال راحت رویشان حساب باز کنی. اما همیشه که این جوری نیست. همیشه که از این جور کتاب‌ها به دستت نمی‌رسد. کتاب‌های جدید، چاپ ۸۹ همگی گرانند. قیمت‌شان به خودشان نمی‌خورد. نمی‌دانم شاید هم ما عادت کرده‌ایم کتاب را ارزان بخریم. آن سال‌ها.. منظورم شش، هفت سال پیش است، اگر تصمیم می‌گرفتی یک تراول ۵۰ تومانی خرج کتاب کنی بعدش مجبور می‌شدی حتماً دربست بگیری. اما حالا تراول ۵۰ تومانی که چه عرض کنم، تراول ۱۰۰ هزار تومانی هم بگذاری توی جیبیت نه‌اینانا چیز زیادی دستت را نمی‌گیرد. بعد هم آدم اگر تراول ۱۰۰ هزار تومانی داشته باشد دیوانه که نیست برد توی کتابفروشی خرج کند. اصلاً توی این لیست خرید آنقدر اولویت هست که دیگر به کتاب چیزی نمی‌رسد. همین جوری که راه می‌افتی به قصد خرج کردن تراول ۱۰۰ هزار تومانی‌ات، قصابی و سوپرمارکت و میوه‌فروشی از خجالت خودت و تراول‌ات درمی‌آیند. جوری که حتی پول برگشت هم بعضی وقت‌ها برایت نمی‌ماند. حالا در چنین شرایط گل و بلبلی فکرش را ببیندی پایه قیمت کتاب هشت هزار تومان به بالاست. خب بله، یارانه کاغذ حذف شده (الا! اگر محسن پرویز بود می‌گفت حذف نشده، تبدیل شده) کاغذ و چاپ گران شده، هزینه‌ها بالا رفته... و بالاخره ناشر و نویسنده و کارگر چاپخانه هم باید تراولی داشته باشند که توی قصابی و سوپرمارکت خرج کنند یا نه؟ اما این حرف‌ها برای من کتابفروش چیزی را عوض نمی‌کند. چند روز پیش یکی از مشتری‌ها وقتی دید قیمت چهار کتابش بالای ۲۰ هزار تومان شده چپ‌چپ نگاهم کرد و گفت کتاب قیمتش از این بالاتر برود دیگر کسی نمی‌خرد! گفتم: پس چه کار می‌کنند؟ گفت خب کی‌اش ارزان‌تر تمام می‌شود. یکی‌مان می‌خریم بقیه از رویش کیبی می‌گیریم. شما بودید چه جوابی می‌دادید؟ مثلاً می‌پرسید آقا پس کی‌رایت، حق مولف، ناشر، فلان... چه می‌شود؟ یا مثل مهران مدیری تصمیم می‌گرفتید از این به بعد اول هر کتاب بنویسید الهی قربون‌تون برم، کتاب رو کنی نلکنیدی؟ من که شخصاً واقعیت را پذیرفتم.م. پذیرفتم که توی این شغل باید پیه خیلی چیزها را به تنم بهالم. که همه‌اش باید صبور۱ کنم و به امید روزهای بهتر بنشینم. به امید روزهایی که کتاب گران نباشد. به امید روزهایی که کتاب اگر گران هم باشد آدم پول خریدنش را داشته باشد. به امید روزهایی که توی لیست خرید کتاب اولویت یازدهم نباشد! به امید روزهایی که قصابی و بقالی دخل همه کتاب‌هایی را که باید خریده شوند پیش از خریده شدن درنیاروند. می‌گویند آرزو بر جوانان عیب نیست. البته بعید می‌دانم. این روزها همه چیز عیب است چه برسد به آرزو کردن! ولی به هر حال ما آرزو داریم. کلاً آدم‌هایی هستیم که آرزوهایمان را خیلی جدی می‌گیریم. ما که می‌گوییم منظورم کتابفروش‌هاست.

هم روز صبح به آرزوهایمان لبخند می‌زنیم و شب که می‌شود با خودمان فکر می‌کنیم کی می‌توانیم از شرشان راحت شویم؟ به خاطر همین کتابفروش‌ها علاوه بر تنهایی و آرزومندی بعد از مدتی، آدم‌های بداخلاقی هم می‌شوند. آدم‌هایی که رویاهایشان جلوی چشم‌هایشان جوامرگش شده‌اند و مرده‌اند.

◄ **نگاه**

◄ **آحمد پورامینی**

درباره رمان سه روز در خانه مادرم نوشته فرانسوا ویرگان

حدیث خوش مادر



سه روز در خانه مادرم هشتمین رمان فرانسوا ویرگان، نویسنده و فیلمساز بلژیکی- فرانسوی، است که در سال ۲۰۰۵ جایزه گنگور را برای نویسنده و در آلمان آورد؛ جایزه‌ای که پیشتر، نویسندگان بزرگی مثل مارسل پروست، رومن گاری و مارگریت دوراس از آن خود کرده‌اند. او در حالی موفق به کسب این جایزه معتبر در فرانسه شد که بسیاری از منتقدان، مثل هولیک نویسنده موفق و جنجالی را برنده آن می‌دانستند.
تخصیلات و کار اصلی او در زمینه سینماست و تاکنون چندین فیلم را کارگردانی کرده است.

شخصی خود ویرگان می‌دانند، اگرچه عنوان زندگینامه چندان مناسب آن نیست. او برای یافتن موقعیت خود در زمان حاضر، با نگاهی طنزآمیز و جسورانه، به کندوکاو در پیشینه خود و تبارش می‌پردازد. این کنکاش را با روایت‌های گوناگون از شخصیت‌های مختلف پی می‌گیرد که شباهت زیادی با شخصیت خودش دارد. داستان را فرانسوا ویرگراف شروع می‌کند؛ نویسنده و کارگردانی که وضعیت روحی مناسبی ندارد و به همسرش دلفین و دو دخترش زندگی می‌کند. پنج سال است که نتوانسته چیزی بنویسد و همه کتاب‌هایش را نیمه‌کاره رها کرده است. مشکلاتش با اداره مالیات او را و داشته که هر چه سریع‌تر زمان جدید خود، سه روز در خانه مادرم، را به پایان برساند و به حق‌التالیفش برسد. آدمی گوشه‌گیر و رو به اضمحلال که تا توانسته از روابط فردی‌اش کشته و از سوی اطرافیان و مخصوصاً خواهرانش، از اینکه به مادرش سر نمی‌زنند، مجرم قلمداد می‌شود! مادرش بیوه‌زی مسن و دوست‌داشتنی است که در آستانه ۸۰سالگی، سرشار از نشاط جوانی و شور زندگانی است و تنها نگرانی‌اش این است که پسرش دیگر نتواند زیاد بنویسد.

رمان صحنه‌های جالب و بامزه زیاد دارد. مثلاً جایی که مادرش در کافه‌ای با مردی چاپخانه‌دار آشنا شده و او احساس می‌کند کنترل اوضاع از دستش خارج شده و سعی می‌کند قضیه را جمع و جور کند. یا جریان سقوط مادرش از ارتفاع یک متری در باغچه خانه‌اش که باعث می‌شود دو شبانه‌روز آنجا بماند و به قول خودش هرکس دیگری به جای او بود، مرده بود.

فرانسوا با نیشخندی تامل‌برانگیز و تاسف‌بار به دوران کودکی، مرگ پدر، عشق‌های مادر و... می‌پردازد و زندگی و روابط خانوادگی‌اش را در این خاطرات بازمی‌شناسد؛ خاطراتی که فراوانش‌شدنی نیستند. «...به قد علم کردن، در برابر مادرم علاقه‌ای ندارم. در مورد پدر، موضوع فرق می‌کرد: بیش از هر کس دیگری، حساب‌هایی برای تسویه با پدرم داشتم.»

او بالاخره موفق می‌شود سه فصل از رمانش را تمام کند. البته این پایان کار نیست و در بخش دوم کتاب، فرانسوا گراف‌پرگ و فرانسوا ویرشتین و... داستان را ادامه می‌دهند؛ نویسنده‌هایی که آنها هم درگیر کارها و علایق خود و نیز در پی تکمیل آخرین کتاب خود، سه روز در خانه مادرم، هستند. او گوئی در این روایت مدرن، ابعاد مختلف شخصیت خود را در قالب این نویسنده‌ها واکاوی می‌کند و نیز زندگی و شخصیت مادرش را در قالب مادران مختلف این نویسنده‌ها. او سعی می‌کند چهره‌های مختلفی از مادر خود ترسیم کند و اما واقعیت انکار شدنی نیست...

این رمان را نشر آفران به ترجمه سعیده بوغیری در ۱۶۵۰ نسخه و ۱۷۶ صفحه منتشر کرده است.